

دختری که در زندان زاده شد

محمد بلوری- قسمت دهم/ مهتاب که دوران کودکی اش را در پرورشگاه گذرانده بود، در دوره دانشجویی اش همراه با دوستش به پرورشگاه رفت تا از گذشته اش و پسرک همبازی خود اطلاعاتی به دست بیاورد...

پیرمردی که مسئول بایگانی بود پشت میزش داشت پرونده یکی از کودکان سرراهی تازه وارد به پرورشگاه را مطالعه می کرد. با ورود مهتاب و دوست هم اتفاقی اش، عینک قطور ذره بین اش را برداشت و با چشم های کم فروغ و خسته نگاه شان کرد و پرسید:

- شما دو دختر خانم جوان نباید آمده باشید طفل پرورشگاهی برای فرزندخواندگی انتخاب کنید؟

مهتاب جوابش داد: سلام آقا، من خودم در بچگی توی همین پرورشگاه نگهداری می شدم. به خاطر دارم شما هم مسئول همین دفتر و پرونده های بچه ها بودید. اسم تان را هم به خاطر دارم. آقای محسن درسته؟ من هم تا ۹ سالگی تو همین پرورشگاه بودم بعد مرا بردند به مرکز نگهداری دختران نوجوان، می دانم چه آقای مهربانی بودید و هستید.

روی پر چین و تکیده پیرمرد از هم شکفت و با لبخندی سرشار از مهر گفت: ممنونم دخترم، از دیدنت خوشحالم. چه کمکی از من ساخته است.

مهتاب گفت: آمده ایم محبت کنید پرونده ام را در بیاورین تا از گذشته ام اطلاعاتی به دست بیاورم. هم خودم و هم پسری بچای سرراهی که با هم مانوس بودیم.

با چشمانی متعجب نگاهی به قفسه های متعدد پرونده ها کرد و گفت: دخترم پیدا کردن دو پرونده بایگانی شده مثل پیدا کردن دو سوزن در یک انبار کار است. تازه باید اسم و مشخصات پرور شگاهی تان، تاریخ ورود و خروج تان را به یاد داشته باشید.

- می دونم آقای مصیبی. در کیفم بریده ای از یک روزنامه ای را که در چند سطر خبر پیدا کردم در گوشه پیاده رو خیابانی و تحویل دادم به پرورشگاه را چاپ کرده بود طی سال ها چون تکه ورق زرین نگهش داشته بودم.

در خبر نوشته بود: هنگام صبح پاسبان گشت کلانتری ۱۲ تهران دختر خردسالی را که در خیابان مولوی رها شده بود پیدا کرد و به دستور دادستان تهران به عنوان سرراهی تحویل پرورشگاه شهرداری شد... به دقت نگاه کنید آقای مصیبی تاریخ پیدا شدنم توسط پاسبان گشت کلانتری هم با اثر مهری که روی این خبر خورده مشخص است.

پیرمرد تکه بریده شده روزنامه را از دستم گرفت، عینک ذره بینی اش را به چشم زد و با سر خمیده به آن زل زد. با تعجب سربلند کرد و خیره به من پرسید:

- این تکه روزنامه باید جزو پرونده تان بوده باشد. مهر پرورشگاه ما رویش خورده؟

گفتم: بله آقا همین طوره... من این تکه روزنامه را وقتی به پرورشگاه دختران نوجوان منتقل شده بودم از سر کنجکاو، از پرونده آن پرورشگاه برداشته ام. از سر کنجکاو...!

بایگان پیر نفس عمیق کشیده و گفت:

- خب می توانید به پرورشگاه دختران نوجوان مراجعه کنید و هر اطلاعاتی را که لازم دارید از بایگانی آنجا به دست بیاورید.

گفتم: آقای مصیبی حتما خبر دارید که چند سال پیش در آتش سوزی بزرگی که در آنجا اتفاق افتاد، همه پرونده های بچه ها سوخته و خاکستر شده. وگرنه مزاحم شما نمی شدم. خواهش می کنم با این نشانی زحمتی نکشید و پرونده ام را پیدا کنید که برابم امری حیاتی است.

پیرمرد از سرناجاری به فکر ماند و آنگاه گفت:

چشم دخترم اما باید دوسه روزی فرصت بدید تا پرونده تان را پیدا کنم. اما آن پسری که نامش را بردید چطور؟ از او چه نشانی دارید؟ با خوشحالی جوابش دادم:

- همان سال ورودمان به این پرورشگاه بود که زن و شوهری مهرداد کوچولو را به فرزندخواندگی انتخاب کردند و با خودشان بردند. خواهش می کنم هدف اصلی ام بیشتر پیدا کردن این پسر بچه است. من هرگز محبت تان را فراموش نمی کنم.

بایگان پیر به خاطر التماس هایم دلش به حالم سوخت و گفت:

با شد دخترم. اما باید دو، سه روزی به من مهلت بدید. منظورتان را می فهمم. می خواهید در اصل زن و شوهری را شناسایی کنید که مهرداد کوچولو فرزند خوانده شان شده؟

از این یاری پیرمرد بایگان چنان خوشحال شده بودم که سر از پا نمی شناختم، می خواستم از شوق در آغوشش بگیرم و چون پدری مهربان صورتش را غرق بوسه کنم.

با خوشحالی از پرورشگاه بیرون آمدم و از آن پس شب و روزم با بی قراری می گذشت تا به دیدن پیرمرد بروم و نشانی محل زندگی مهرداد قهرمانم را از او بگیرم. تا اینکه روز موعود فرا رسید و با قلبی پر تیش به شوق یافتن محل زندگی مهرداد به پرورشگاه رفتم، وقتی وارد بایگانی مخصوص کودکان سرراهی شدم، پیرمرد مهربان یک پرونده صورتی را از قفسه ای بیرون کشید و در مقابلم روی میزش گذاشت.

با گذشت ۲۰سال دوری از مهرداد کوچولو وقتی نگاهم به عکس دوران کودکی اش روی آن پوشه صورتی رنگ افتاد سرم گیج رفت. دوستم زیر بازویم را گرفت و کمکم کرد تا روی صندلی بنشینم. خاطره روزی به خاطرم آمد که مهرداد با پروانه رنگین بالش از پرورشگاه فرار کرده بود تا در شلوغی یک خیابان پروازش بدهد، با این خیال که برشانه مادران گمشده مان خواهد نشست که شب و روز شوق دیدارشان را داشتیم.در پرونده صورتی رنگ پرورشگاه نشانی محل زندگی زن و شوهری بود که مهرداد را به فرزند ی پذیرفته و او را با خود برده بودند. مهرداد گمشده دوران کودکی در یکی از خانه های همین شهر زندگی می کرد و من طی سال ها شوق دیدنش را داشتم....

■ ادامه دارد

۵ کشته در تصلاف سمند و پراید

گروه حوادث/ در پی برخورد یک دستگاه پراید با سواری سمند در محور کازرون، ۵ نفر جان باختند و ۴ نفر بشدت مجروح شدند. به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، با اعلام گزارش یک مورد تصادف منجر به فوت در محور کازرون، بلافاصله مأموران به همراه دیگر نیروهای امدادی به محل مورد نظر اعزام شدند. در بررسی های اولیه مأموران مشخص شد که سواری سمند با ۷ سرنشین با خودروی پراید که ۲ سرنشین داشته بشدت برخورد کرده و ۵ نفر در دم جان باخته و ۴ نفر هم بشدت مجروح شده اند که مجروحان توسط اورژانس به بیمارستان منتقل شدند.

سرهنگ عبداله هاشم دقانی رئیس پلیس راه شمالی استان فارس، در این باره گفت: کارشناسان در صحنه حاضر و علت وقوع این حادثه را انحراف به چپ از سوی راننده سواری سمند اعلام کردند.

گریم زن جوان

برای دستبرد به حساب بانکی پیرزن

گروه حوادث/ پرستار خانگی که کینه

پیرزن صاحبخانه را به دل گرفته بود، بعد از سرقت کارت بانکی او خودش را شبیه او گریم کرد تا از حساب بانکی او ۵۰ میلیون تومان برداشت کند.

به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، چند روز قبل زن جوانی به پلیس رفت و از سرقت خانه مادرش خبر داد. وی گفت: مادرم پیرزنی است که به تنهایی زندگی می کند، هر روز با او تماس می گیرم.

پرویز هر چه به مادرم زنگ زدم جواب نداد. با خودم گفتم شاید بیرون رفته و خانه نیست. صبح امروز دوباره به مادرم زنگ زدم اما باز هم جواب نداد و همین مسأله باعث نگرانی ام شد، خودم رایبه خانه اش رساندم و با ورود به خانه مادرم با بدن نیمه جانم مواجه شدم. او را به بیمارستان رسانده و تحت درمان قرار گرفت اما هنوز بی هوش است. از خانه مادرم، دلارها، وسایل عتیقه، طلا و کارت عابر بانکش به سرقت رفته است.

با شکایت زن جوان، پرونده ای در دادسرای ویژه سرقت تشکیل و تحقیقات آغاز شد. پیرزن که فرنگیس

نام دارد، ۳ روز به خاطر مسمومیت بی هوش بود اما وقتی به هوش آمد اطلاعاتی در اختیار تیم تحقیق قرار داد است. او که آنها را به سارق اصلی رساند.

فرنگیس گفت: به خاطر تنهایی و کرونا، بچه هایم تصمیم گرفتند پرستاری را استخدام کنند تا برای خرید کمتر از خانه خارج شوم و کارهایم را او انجام دهد. مدتی از حضور پرستا، به نام مینو گذشت بود که انگشت عتیقه ام گم شد.

او ادامه داد: من که تصور می کردم انگشت را مینو در دیده ام است به او تهمت زدم و از او خواستم خانه ام را ترک کند و به عبارتی او را اخراج کردم.

مینو خیلی التماس کرد که او را اخراج نکنم، می گفت در این سرقت نقشی نداشته است اما حرف هایش را باور نکردم. هر چند، چند روز بعد انگشترم را پیدا کردم اما دیگر به مینو حرفی نزدم. تا اینکه او یک روز تماس گرفت و گفت برای بردن وسایلیش و تسویه حساب به خانه ام می آید.

من هم قبول کردم وقتی آن روز مینو وارد خانه ام شد کمی صحبت کردیم و بعد او برایم جای ریخت، بعد از نوشیدن جای او هوش رفتم و در نهایت

۱۵ سال حبس مجازات زوج سارق

گروه حوادث/ زوج جوان که در پوشش مسافر از رانندگان خودروهای عبوری در جاده چالوس سرقت می کردند، پس از محاکمه در شعبه ۲ دادگاه کیفری استان تهران به ۱۵ سال و ۶ ماه حبس و رد مال محکوم شدند.

به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، این دو نفر به عنوان زن و شوهر سوار ماشین های عبوری شده و ۷ راننده را با این شگرد قربانی سرقت های خود کردند.

رسیدگی به این پرونده از سال ۹۵ با شکایت یک راننده که هدف سرقت این زوج قرار گرفته بود، آغاز شد. او در تشریح ماجرای سرقت گفت: در جاده چالوس در حال

رانندگی بودم که متوجه شدم زوج جوانی کنار جاده ایستاده اند، چون جوان بودند فکر کردم خانواده هستند دلم برایشان سوخت و سوارشان کردم. چند دقیقه ای نگذشته بود که به یکباره مرد جوان از پشت سر به من حمله کرد و طنابی به دور گردنم انداخت به گونه ای که داشتم خفه می شدم. همان لحظه از من خواست تا خودرو را متوقف کنم. پس از توقف خودرو آنها مرا پیاده کردند و بعد هم خودروام را به سرقت بردند.

در بیمارستان به هوش آمدم. به جز پرستارم کسی آن موقع در خانه نبود و شک ندارم که او سرقت را انجام داده است. در ادامه تحقیقات نیز مشخص

شد که فردای روز سرقت و زمانی که فرنگیس در کما به سر می برد، زنی با مشخصات فرنگیس و کارت شناسایی او به بانک رفته و با نام او از حساب بانکی اش ۵۰ میلیون تومان برداشت کرده است.

دستگیری زن جوان ادامه دادند اما بررسی ها نشان می داد که مینو حقوقم را بموقع نمی داد و مدام ادیتیم می کرد اما چون نیاز مالی داشتم هیچ حرفی نمی زدم و در نهایت هم با بهانه سرقت مرا اخراج کرد. من انگشترم را ندزیده بودم اما برای انتقام تصمیم به سرقت گرفتم.

■ **روز حادثه چه اتفاقی افتاد؟**

من مدتی قبل با مرد جوانی به نام کوروش آشنا شده بودم. او گریمر بود و در ترکیه دوره های گریم را دیده بود. از بد روزگار وقتی به ایران می آید، در یک درگیری که مربوط به دوستانش مدتی که پرستار خانه اش بودم هر کاری

■ **گفت وگو با پرستار خانگی**
چرا تصمیم به سرقت گرفتی؟
 کینه فرنگیس را به دل گرفته بودم. در مدتی که پرستار خانه اش بودم هر کاری

از دستم برمی آمد برایش انجام دادم اما او در عوض به من تهمت سرقت زد. حقوقم را بموقع نمی داد و مدام ادیتیم می کرد اما چون نیاز مالی داشتم هیچ حرفی نمی زدم و در نهایت هم با بهانه سرقت مرا اخراج کرد. من انگشترم را ندزیده بودم اما برای انتقام تصمیم به سرقت گرفتم.

■ **روز حادثه چه اتفاقی افتاد؟**

من مدتی قبل با مرد جوانی به نام کوروش آشنا شده بودم. او گریمر بود و در ترکیه دوره های گریم را دیده بود. از بد روزگار وقتی به ایران می آید، در یک درگیری که مربوط به دوستانش



خودرو را به او فروخته اند. به این ترتیب با راهنمایی وی، زوج جوان به نام های سیمیا و بهرام که دختر عمو و پسر عمو بودند شناسایی و دستگیر شدند.

سیمیا پس از دستگیری به مأموران گفت: در سرقت ها نقشی نداشتم و فقط همراه بهرام بودم.

پس از آن بهرام مورد بازجویی قرار گرفت و با اعتراف به ۷ مورد سرقت گفت: من و سیمیا هیچکسی را در زندگی مان نداریم. به همین خاطر بود که او در سرقت ها با من همکاری می کرد تا فقط خرج زندگی مان را در بیاوریم. ما دلمان نمی خواست زندگی بدی داشته باشیم.

پس از اعترافات متهمان و تکمیل

editorial@irannewspaper.ir

تلفن گروه حوادث: ۸۸۷۶۱۶۲۱ – ۰۲۱



جایی خبر بود، مرا گریم کرد و من هم با کلاه گیس و گریم درحالی که عینکی به چشم داشتم وارد بانک شدم. کارمند بانک آن روز سرش شلوغ بود و دقت نکرد من هم با استفاده از کارت ملی که از خانه پیرزن برداشته بودم ۵۰ میلیون تومان از حسابش پول برداشت کردم.

■ **بعد از سرقت ها چه کردی؟**

خانه ای که در آن مستاجر بودم، را دوستم اجاره کرده بود. برای همین مدرکی از من در دست صاحب خانه نبود، وقتی هم سرقت را انجام دادم، آنجا را ترک کردم و به خانه پدری ام برگشتم.

بوده مجروح و بعد هم دستگیر شد. در واقع بی گناه سابقه دار شده بود.

روزی که تصمیم داشتم نقشه سرقت را اجرا کنم از او خواستم مرا به مقابل خانه پیرزن ببرد اما او از نقشه سرقت من بی خبر بود. بعد از سرقت با کارت عابر بانک، دلارها و طلاها و مقداری از عتیقه های پیرزن از خانه بیرون آمده و

با کوروش آنجا را ترک کردم.

■ **چطور توانستی ۵۰ میلیون تومان را از حساب پیرزن برداشت کنی؟**

خودم را گریم کردم. از کوروش خواستم مرا شبیه یک پیرزن گریم کند تا دوستانم مرا نشناسد. او هم که از همه

درگیری خونین

با سارقان در قبرستان

گروه حوادث/ سارقان تابلوهای آلومینیومی قبرستانی در تبریز وقتی با مأموران حراست آرامستان رو به رو شدند با ضربه های چاقو آنها را مجروح کردند.

عصر روزشنبه عوامل حراست سازمان آرامستان های شهرداری تبریز و نیروی انتظامی، حین بازرسی با سارقان آلومینیوم های مزارهای وادی رحمت، درگیر شدند که در این رابطه سارقان به سه نفر از عوامل با سلاح سرد حمله کرده و آنان را مجروح کردند.

حال عمومی مأموران حراست سازمان آرامستان های شهرداری تبریز مساعد بوده و به صورت سریایی درمان شدند.

به گزارش ایلنا، این حادثه سومین بار طی سال جاری است که سارقان آلومینیوم های وادی رحمت شناسایی و دستگیر می شوند.

طی سال جاری هفت سارق تابلوهای آلومینیومی وادی رحمت شناسایی و توسط عوامل حراست در اختیار پلیس قرار داده شده اند و آخرین سرقت از این آرامستان مربوط به دو ماه قبل بود که دو نفر در این ارتباط توسط عوامل حراست و همکاری کلانتری محل شناسایی و دستگیر شدند.

بخش عمده محوطه وادی رحمت توسط دیوارهای بتنی محصور شده و اغلب معابر و بلوک های این مجموعه توسط دوربین های نظارتی رصد می شود.

قتل دختر ۱۳ساله در حیات خلوه

گروه حوادث/ دختر نوجوان روستایی به دنبال حمله مسلحانه مردان ناشناس به قتل رسید.

سرهنگ حسین زلفی زاده، فرمانده انتظامی آبادان در تشریح این خبر گفت: شامگاه سه شبه ۱۶ بهمن یک دختر ۱۳ ساله به نام «شیدا»، در حیات خانه شان در روستای خرخره آبادان مورد حمله مسلحانه قرار گرفت. در پی این حمله مسلحانه که با کلت کمری انجام شد، این دختر نوجوان از ناحیه پهلو مصدوم و به بیمارستان اعزام شد که به علت جراحات شدید، جان باخت.

فرمانده انتظامی آبادان با اشاره به متواری شدن ضارب با ضاربان، تصریح کرد: شناسایی ضارب یا ضاربان و جزئیات این حادثه در حال بررسی است.

هک کردن سایت مدرسه برای سرگرمی

گروه حوادث/ پسر نوجوان با هک کردن برنامه آموزشی مدرسه اش در هشتگرد به سؤال های امتحانی دست پیدا کرد و آن را در اختیار دانش آموزان قرار داد. سرهنگ علی سلیمانی، فرمانده انتظامی ساوجبلاغ در این باره گفت: چند روز قبل مدیر یکی از دبیرستان های شهر هشتگرد با مراجعه به پلیس از هک شدن سایت فضای آموزشی این دبیرستان و دسترسی به سؤالات امتحانی دانش آموزان خبر داد. بعد از این شکایت بررسی موضوع در دستور کار پلیس قرار گرفت و کارشناسان با اقدامات اطلاعاتی و رصد فضای مجازی، عامل هک کردن سایت آموزشی مربوطه را که یک پسر ۱۶ ساله بود شناسایی و دستگیر کردند. وی در بازجویی ها گفت: من اقدام به طراحی اکانت جعلی برنامه آموزشی کردم و قبل از شروع امتحانات با معرفی خود به عنوان مدیر دبیرستان، سؤالات را از دبیران دریافت کرده و آنها را در سایت آموزشی بارگذاری کردم. سلیمانی خاطرنشان کرد: این پسر ۱۶ ساله که با مهارت خاصی اقدام به طراحی و ساخت اکانت جعلی سایت این برنامه آموزشی کرده بود هدف از این کار را نوعی سرگرمی و تسهیل در دسترسی دانش آموزان به سؤالات امتحانی عنوان کرد. در بازرسی از منزل متهم تعدادی تجهیزات رایانه ای، مخابراتی، تلفن همراه و امثال آن کشف شد.